

بهودی سفله با دلیزار و روئی شرمسار بفضیحت عزم بازگشت نمود و امیر (ونیز) دیوارها منقضی و خضار را مرخص ساخت سپس عقل و هوش آهاضی جوازرا تحسین گفته و ویرا بخانه خود به مهمانی دعوت نمود - لیکن «پرشیا» که میخواست قبل از شوی خود بگماند باز گردد ، دعوت امیر را پذیرفته و از او بوزش خواست ، امیر «بانتانی» گفت ، جا دارد که این مرد دانارا از جان و دل تلافی کنی زیرا که اورا بر تو حق حیاة است .
«بقیه دارد»

(نخستین مجلس ترجمیم ادبی) «در تحلیل ادبی»

بهناسبت ییش آمد بزرگترین فاجعه ادبی یعنی فرمان یافتن ادیب بزرگوار مرحوم «لسان الشعرا» که شرح حال و تمثال مبارکش در شماره دهم ارمناز طبع و گردید .
روز جمعه نوزدهم شهر جمادی الثانیه سنہ یکهزار و سیصد و جهل هجری که باروزچله وفات ادیب مزبور مصادف بود از طرف انجمن ادبی ایران بهمت و مساعدت اعضاء مجلس ترجمی و سوگواری در خانه وی بر قرار گردید و بوسیله اعلانات در جرائد از عموم معارف پروران ایرانی نژاد مراسم دعوت بعمل آمد .

روز معهود جمع کثیری بنام قدر شناسی و پاس مرائب شعر و ادب در مجلس مژبور حاضر شده و اعضای انجمن ادبی بخدمت و بذیرائی مشغول بودند.

وانگاه حضرت افضل الناطقین و برهان المتكلمين آفای ضياء الوعظين که در تأسیس انجمن ادبی افتخار مؤسیت دارد خطابه بلین و غرائی چنانچه در خور اقتدار ایشان است راجع به احترام ادب و وجوب زنده کردن ادبیات در سرزمین فردوسی و وطن سعدی ایراد فرموده پس اعضای انجمن بنوبت قطعات مراثی و مادة تاریخ و قصایدی که در سوک ادیب قمید انشاء نموده بنوبت قرائت کردن.

در خاتمه نیز آفای بینش رئیس انجمن ادبی نطق بلینی در لزوم قدر شناسی از ادب ایراد فرموده و یک قطعه مراثی و مادة تاریخ نطق خود را بایان داده و مجلس را ختم فرمودند.

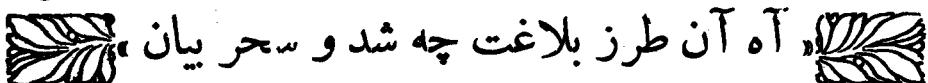
اینک قطعات و قصاید مژبوره که مروج و مهیج ذوق و احساسات ادبی شعراً دور و نزدیک است برای اطلاع قارئین ذیلاً نگاشته میشود.

« بنای عمر سخنداز نظم پاینده است »

بهار آمد و سون ز باغبان بر سید چرا بفسه بزانوی غم سرافکنده است
جواب داد که در باغ فضل باد اجل درخت عمر لسان راز ریشه بر کنده است
د گرفتار فرید گاه عیش و طرب که بذر غصه فلک در زمین پراکنده است

بلگستان هنر تا گل ادب پژمرد
ز سیل حاده هر گن نمیشود ویران
نوشت طرفه بسال وفات آندر حوم
زار دیده چوبارانم اشک رینده است
بنای عمر سخنداں رنظام پاینده است
(بمردا گرچه لسان نام نیک وی زنده است
(طرفه ، ۱۳۴۰)

آه آن طرز بلاغت چه شد و سحر بیان



ای درینکه لسان الشعرا شد زجهان
آنکه چون سو سن آزاد بلکن زار ادب
شد پریشان زغمش خاطر ارباب کمال
آه آن حسن فصاحت چه شد ولطف مقال
آن سخن سنج سخن گوی سخن دان که بداد
شب هشتم از ماه جمادی الاولی
فرقتش از شعر اخست دل و بست لسان
صد زبان داشت سوم اجلش کرد خزان
مجمع علم و ادب گشت چویت الاخران
آه آن طرز بلاغت چه شد و سحر بیان
در جهان داد سخنرا فمعانی و بیان
رخت از دار جهان بست بلکن زار جنان

هاتھی از بی تاریخ آزادی گفت
در جهان روح لسان الشعرا جاویدان

(آزادی)

(۱۳۴۰)

وارسته از این جهان لسان الشعرا است
وارد شده در جهان لسان الشعرا است
تاریخ وفات او چینیز گفتا فخر
باينده حاودات لسان الشعرا است
(فخر الاشراف) (۱۳۴۰)

شد کاخ فضیلت و ادب ویران



آوخ ز جهانی گردش دوران
وز کج روی سپهر کج بنیان